



وحدت دینی و کثرات فرهنگی در تمدن اسلامی

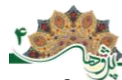
زهرا محمودی

چکیده

دوگانه ظاهراً متعارض وحدت دینی و کثرات فرهنگی، قومی، اندیشه‌ای، زبانی این سؤال را مطرح می‌کند که اساساً این کثرات چه نقشی در شکل‌گیری تمدن توحیدی دارد و آیا این تنوع و تکثر برای وحدت تمدنی مانع به شمار خواهد آمد یا یاری‌گر این وحدت خواهد بود. وجود این وحدت و کثرت و تعارض ظاهری این دو را می‌توان در برخی مباحث قرآنی مانند بطون آیات، سطوح فهم، جری و تطبیق و دیگر مسائل مربوط به فهم قرآن، جست‌وجو کرد. علاوه بر این مسائل می‌توان به آیاتی اشاره کرد که در آن‌ها کثرت و تنوع به عنوان امری ضروری و پذیرفته‌شده در دنیای انسانی قرار داده شده‌اند. آیاتی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، آیاتی است که در آن‌ها به شرع و منهاج، شعوب و قبائل، سبل، و در نهایت اسمای متکثر الهی اشاره شده است. این مقاله در پی آن است که با بررسی نسبت میان این کثرات و یگانگی‌هایی که در مقابل این امور بیان شده، راهی به حل این تعارض ظاهری بگشاید. حل این تعارض ما را در درک بهتر تنوع و تکثر

فرهنگی در جوامع امروز و چگونگی بهره‌گیری از این تکثرات در راستای وحدت تمدنی یاری خواهد کرد (کثرت به مثابه ظرفیت و نه مشکل). بنابراین، می‌توان به مقوله سبل و صراط در قرآن کریم از نگاه تمدنی نگریست و آیات مربوطه را در سطوح تمدنی بازخوانی کرد.

واژگان کلیدی: وحدت دینی، کثرت فرهنگی، سبل، صراط، تمدن اسلامی.



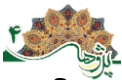
مقدمه

نکته‌ای که می‌توان با آیات قرآن به آن رسید این است که کثرت، منشا الهی دارد. ما در این مقاله به چند دسته آیات که به مسأله تنوع و تکثر اشاره دارند می‌پردازیم تا مسأله تنوع را در قرآن بررسی کنیم.

یک دسته آیاتی است که به شرعه و منهاج اشاره دارد: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (مائده: ۴۸). دسته دیگر آیاتی است که به خلق قبائل مختلف توسط خداوند می‌پردازد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳).

دسته دیگر آیاتی است که سبل را برای رسیدن به حقیقت معرفی می‌کند: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مائده: ۱۶)
﴿ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالاً يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۶۹)

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۱۰).



﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (ابراهيم: ۱۲)

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: ۶۹)

این موارد غیر از سبلی است که به معنای راه‌های زمین در برخی آیات آمده است. سبیل به صورت مفرد نیز در آیات بسیاری به کار رفته که در برخی موارد به معنای سبیل مادی^۱ و برخی به صورت سبیل الله ذکر شده است.

دسته دیگر نیز آیاتی است که به اسما و صفات خداوند می‌پردازد و هر یک از اسما را راهی برای لقاء الله می‌شمرد. در این مقاله می‌کوشیم با بررسی این آیات مراد خداوند را از بیان این کثرات بیان کنیم.

دسته نخست: شرع و منهاج

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِّيَلْوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (مائده: ۴۸).

شرع

ماده شرع ۵ بار و واژه منهاج ۱ بار در قرآن به کار رفته است. کلمه



۱. زخرف: ۱۰؛ انبیا: ۳۱؛ طه: ۵۳؛ نحل: ۱۵.

۲. نساء، ۴۳.

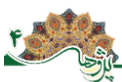
«شرع» به معنای رفتن به راهی است که واضح و ایمن از انحراف باشد، وقتی می‌گویند: «شرعت له طریقاً» معنایش این است که من خط‌مشی و روشی روشن پیش پایش گذاشتم. کلمه «شرع» در اول مصدر بوده، و بعداً آن را نام برای همان طریقه و روش کردند، و در آخر به طور استعاره نام طریقت‌های الهیه نموده و گفتند: مسیحیت یک شرع (به کسر شین) و یا یک شرع (به فتحه شین) و یک شریعت است، و شرعه و منهج به همین معنا است. بعضی گفته‌اند: اگر شریعت را شریعت خوانده‌اند از این باب بوده که خواسته‌اند آن را به شریعه نهر (آن راهی که افراد و حیوانات از آن راه به لب نهر می‌روند) تشبیه کنند.^۱ علامه ممکن می‌داند که مطلب عکس این باشد، یعنی اگر راه به لب نهر را شریعه گفته‌اند از شریعت به معنای طریقه گرفته باشند، به این مناسبت که چون راه به لب آب برای اهل هر محلی روشن و واضح بوده، خواسته‌اند با این نامگذاری از روشنی آن خبر دهند.^۲ برخی نیز شرعه را به معنای ابتدای راه دانسته‌اند.^۳ فخر رازی نیز دو وجه را در معنای شرع بیان می‌کند: ۱. شرع واضح‌تر و بین، ۲. به معنای شروع در چیزی که به معنای ورود در آن است. *(روای مصومیه (تولران))*

در نهایت باید گفت شرع در اصل به معنای راه ظاهری‌ای است که از آن به آب می‌رسند و در نهایت به معنای هر راهی به کار رفته که

۱. مفردات، ذیل ماده شرع.

۲. ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۵۷۳.

۳. مبرد.



رونده‌اش را به مطلوب خود می‌رساند.^۱ بنابراین این واژه به این دلیل در معنای دین به کار رفته که شرعه سبیلی است که رونده را به مطلوب و حیات ابدی می‌رساند. چنانچه آب سبب حیات فانی است.^۲

منهاج

«نهج» به فتح نون و سکون‌ها، به معنای طریق واضح است، وقتی می‌گویند: «نهج الامر و انهج» معنایش این است که فلانی فلان امر را روشن و واضح کرد، و مصدر میمی آن یعنی «منهج» و «منهاج» نیز به همان معنا است.^۳ منهاج به معنای راه واضح در دین^۴ یا راه مستقیم^۵ است.

برخی مفسران معتقدند هر قومی در زندگی خود آداب و رسومی دارد که شریعت آن‌ها را نسخ نکرده است. این آداب و رسوم و سنت‌ها همان منهاج است که در میان اقوام مختلف متفاوت می‌باشد. برخی آن را راهی می‌دانند که تابع شریعت بوده است. در روایتی از امام باقر(ع) شرعه به معنای سبیل و منهاج به معنای سنت دانسته شده است. یعنی شرعه سبیل و راهی است که خدا برای هر پیامبری قرار داده و منهاج



۱. پلورالیزم و قرآن، ص ۱۱۵.

۲. آلوسی، روح المعانی.

۳. مفردات راغب، ذیل ماده نهج.

۴. کشاف.

۵. مبرد.

به معنای سنت است و می‌دانیم که سنت تبیین‌کننده شرایع دین است. بنابراین ادیان همه در اصل خود که مبدأ و معاد است مشترک‌اند ولی در احکام عملی و سنت‌ها متفاوت‌اند.^۱

برخی معتقد به ترادف شرعه و منهج‌اند و تکرار را برای تأکید می‌دانند و مراد از آن دو را دین می‌دانند. اما برخی دیگر این دو را متفاوت دانسته، معتقدند شرعه مطلق شریعت است و طریقه مکارم شریعت است که همان منهج است.^۲ به باور ابن عباس فرق این دو در این است که شرعه به آن چه در قرآن وارد شده و منهج به آن چه در سنت پیامبر آمده گفته می‌شود.^۳ مبرد و ابو هلال شرعه و منهج را مترادف نمی‌دانستند. به این جهت که شرعه از شرع فلان فی کذا گرفته شده و در مواردی به کار می‌رود که کسی کاری را آغاز کند و منهج از انهج البلی فی الثوب مشتق شده و در مواردی استعمال دارد که کنهگی در لباس فراگیر شود. به علاوه عطف دو چیز به هم بر تغایر آن دو دلالت دارد. عطف چیزی بر خودش نارواست.^۴ برخی بر این باورند که مبرد و ابو هلال بین اسم ذات و اسم معنا خلط کرده‌اند. اسم‌های معنا بر



۱. پلورالیسم و قرآن، ص ۱۱۷.

۲. فخر رازی.

۳. پلورالیسم و قرآن، ص ۱۱۶.

۴. ترادف، نکونام ۹۰.



خلاف اسم‌های ذات می‌توانند به هم عطف شوند.^۱ ناگفته نماند که شاید وجه تسمیه چنین واژه‌هایی به مترادف آن بوده است که معمولاً آن‌ها در پی هم استعمال می‌شوند. مانند شرعه و منهاج^۲ چنانچه برخی مترادف را به توالی الفاظ مفردی تعریف کرده‌اند که بر یک شی به یک اعتبار دلالت داشته باشند.

بدون تردید منظور از شریعت و منهاج منظور یکسانی نیست و گرنه آوردن یکی از آن دو کلمه کفایت می‌کرد و در واقع این دو مترادف هم نیستند و تفاوت‌های ظریفی با هم دارند. شاید بتوان گفت در شرعه، مقصد نیز لحاظ شده (رونده را به مطلوب می‌رساند) اما در منهاج تنها خود راه مد نظر است و این که آیا به مطلوب می‌رسد یا نه، مورد نظر نیست.

فرق شریعت و دین و ملت

کلمه شریعت به معنای طریق است، و اما کلمه «دین» و کلمه «ملت» به معنای طریقه خاصی است، یعنی طریقه‌ای که انتخاب و اتخاذ شده باشد، لیکن ظاهراً در عرف و اصطلاح قرآن کریم کلمه شریعت در معنایی استعمال می‌شود که خصوصی‌تر از معنای دین است، هم‌چنان که آیات زیر بر آن دلالت دارد: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳

۱. همان، ۹۱.

۲. همان، ۹۲.

۳. آل عمران: ۱۹.

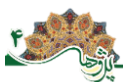
«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱

که از این دو آیه به خوبی برمی آید هر طریقه و مسلکی در پرستش خدای تعالی دین هست ولی دین مقبول درگاه خدا تنها اسلام است، پس دین از نظر قرآن معنایی عمومی و وسیع دارد، حال اگر آن دو آیه را ضمیمه کنیم به آیه زیر که می فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا» «برای هر یک از شما پیامبران شرعه و منهاجی قرار دادیم»، و به آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا»^۲، این معنا به دست می آید که شریعت عبارت است از طریقه ای خاص، یعنی طریقه ای که برای امتی از امت ها و یا پیامبری از پیامبران مبعوث به شریعت تعیین و آماده شده باشد، مانند شریعت نوح، و شریعت ابراهیم، و شریعت موسی، و شریعت عیسی، و شریعت محمد(ص)، و اما دین عبارت است از سنت و طریقه الهیه حال خاص به هر پیامبری و یا هر قومی که می خواهد باشد، پس کلمه دین معنایی عمومی تر از کلمه شریعت دارد، و به همین جهت است که شریعت نسخ می پذیرد، ولی دین به معنای عمومی اش قابل نسخ نیست. *(مقصود مولانا)*

تفاوت دیگری نیز بین شریعت و دین مطرح شده و آن این است که کلمه دین را می توان هم به یک نفر نسبت داد و هم به جماعت،

۱. آل عمران: ۸۵

۲. جاثیه: ۱۸

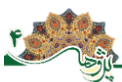




حال هر فردی و هر جماعتی که می‌خواهد باشد ولی کلمه «شریعت» را نمی‌شود به یک نفر نسبت داد، و مثلاً گفت فلانی فلان شریعت را دارد، مگر آن‌که یک نفر آورنده آن شریعت و یا قائم به امر آن باشد، پس می‌شود گفت دین مسلمانان و دین یهودیان و دین عیسویان و نیز می‌شود گفت شریعت مسلمانان و یهودیان هم‌چنان که می‌توان گفت دین و شریعت خدا و دین و شریعت محمد و دین زید و عمرو و... ولی نمی‌توان گفت شریعت زید و عمرو، و شاید علت آن این باشد که در معنای کلمه «شریعت» بویی از یک معنای حدیثی هست و آن عبارت است از تمهید طریق و نصب آن، پس می‌توان گفت شریعت عبارت است از طریقه‌ای که خدا مهیا و آماده کرده و یا طریقه‌ای که برای فلان پیغمبر و یا فلان امت معین شده، ولی نمی‌توان گفت طریقه‌ای که برای سابق هست، به اضافه چیزهایی که در آن شرایع نبوده و یا کنایه است از این‌که تمامی شرایع قبل از اسلام و شریعت اسلام حسب لب و واقع دارای حقیقتی واحده‌اند، هرچند که در امت‌های مختلف به خاطر استعدادهای مختلف آنان اشکال و دستورات مختلفی دارند، هم‌چنان که آیه شریفه: «أَنِ اقِمْوُا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^۱ نیز بر این معنا اشعار و بلکه دلالت دارد.

ملت نیز عبارت است از «سنت زندگی یک قوم»، و گویا در این

ماده بویی از معنای مهلت دادن وجود دارد، در این صورت ملت عبارت می‌شود از «طریقه‌ای که از غیر گرفته شده باشد»، البته اصل در معنای این کلمه آن‌طور که باید روشن نیست، آن‌چه به ذهن نزدیک‌تر است این است که ممکن است مرادف با کلمه شریعت باشد، به این معنا که ملت هم مثل شریعت عبارت است از طریقه‌ای خاص، به‌خلاف کلمه «دین»، بله این فرق بین دو کلمه «ملت» و «شریعت» هست، که شریعت از این جهت در آن طریقه خاص استعمال می‌شود، و به این عنایت آن طریقه را شریعت می‌گویند که: «طریقه‌ای است که از ناحیه خدای تعالی و به منظور سلوک مردم به سوی او تهیه و تنظیم شده»، و کلمه «ملت» به این عنایت در آن طریقه استعمال می‌شود که مردمی آن طریقه را از غیر گرفته‌اند و خود را ملزم می‌دانند که عملاً از آن پیروی کنند، و چه بسا همین فرق باعث شده که کلمه ملت را به خدای تعالی نسبت نمی‌دهند و نمی‌گویند ملت خدا، ولی «دین خدا» و «شریعت خدا» می‌گویند، و ملت را تنها به پیغمبران نسبت می‌دهند و می‌گویند: ملت ابراهیم، چون این ملت بیان‌گر سیره و سنت ابراهیم (ع) است و هم‌چنین به مردم و امت‌ها نسبت می‌دهند و می‌گویند ملت مردمی با ایمان و یا ملت مردمی بی‌ایمان، چون ملت از سیره و سنت عملی آن مردم خبر می‌دهد، در قرآن کریم آمده: ﴿مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا





كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱، و نیز از یوسف (ع) حکایت کرده که گفت: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۲، که در آیه اول کلمه ملت در مورد فرد، و در آیه دوم هم در مورد فرد و هم در مورد قوم استعمال شده، و در آیه بعدی که حکایت کلام کفار به پیغمبران خویش است تنها در مورد قوم به کار رفته (توجه فرمائید) ﴿لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾^۳.

پس خلاصه آن چه گفتیم این شد که دین در اصطلاح قرآن اعم از شریعت و ملت است و شریعت و ملت دو کلمه تقریباً مترادف‌اند و طبق بررسی لغوی در شریعت، مقصد مطلوب نیز لحاظ می‌شود، اما دین می‌تواند انسان را به مطلوب نرساند؛ چنان چه در آیه ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۴ به عدم پذیرش برخی ادیان و در واقع مقصد مطلوب نداشتن آن‌ها اشاره شده است.

دسته دوم: قبائل و شعوب

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳)

شعب در اصل لغت به معنای تفرقه و پراکندگی و دوری و مرگ

۱. بقره: ۱۳۵.

۲. یوسف: ۳۷.

۳. ابراهیم: ۱۳.

است. بنابراین در این آیه مرادش قبایلی است که تفاوت‌های زیادی با هم دارند و از هم بسیار دورند. در نتیجه می‌گوید حکمت تفاوت‌های گروه‌های انسانی شناخت است. در واقع خداوند خود انسان‌ها را متفاوت خلق کرده است و این امر برای شناخت آن‌ها از خود و از یکدیگر بوده است. به بیان دیگر اختلاف و تنوع فرهنگ‌ها، زبان‌ها و اقوام موجب شناخت بیشتر می‌شود. راغب این واژه را از اضداد می‌داند به معنی تفرق و اجتماع هر دو است. شعوب جمع شعب به معنای قبیله بزرگی از مردم است. مانند قبیله مضر و ربیع و قبیله جمعیت کوچک‌تری از شعب است. و تیره‌ای از آن است مانند تیره تیم از شعب مضر. برخی نیز عکس آن را قائل شده‌اند. برخی هم شعوب را نژادهای غیرعرب دانسته‌اند و قبیله را تیره‌های عرب. (میزان) اما نکته‌ای که در شعب وجود دارد این است که هم به جای اجتماع استفاده می‌شود و هم به جای تفرقه به کار می‌رود. (میزان)

با توجه به معنای لغوی قبیله (ملازم بودن همراه بودن) قبیله به نوعی از ساختار اجتماعی دلالت دارد که در آن افتراق و پراکندگی وجود ندارد و نوعی نزدیکی مستحکم حیات‌بخشی وجود دارد. ثعالبی این ترتیب را برای گروه‌های مختلف عرب ذکر می‌کند: شعوب. قبیله. فصیله. عشیره. اسره. بنابراین شعب پراکندگی و افتراق را می‌رساند و قبیله پیوستگی انسجام و استحکام را. عمده مفسران از این مسأله غافل بوده، قبائل را تقریباً مترادف شعوب گرفته‌اند. تنها طبری به اختلاف





آنها اشاره کرده و گفته شعوب گروه‌هایی بدون نسب مشترک و قبائل، با نسب مشترک است.

به گفته ایزوتسو برای انسان دو نوع ساختار اجتماعی در قرآن بیان شده است. یک نوع بیان‌کننده ساختار اجتماعی دوره جاهلی اوست و اساس وحدت را خویشاوندی و نسب قرار می‌دهد و در واژه‌هایی چون شعوب، قبائل، عشیره و فصیله به کار رفته و در سوی مقابل آن ساختاری وجود دارد که وحدت آن برخاسته از اصل توحید و بر محور الله و ارتباط با خدا شکل گرفته است. در این ساختار انسان به اتحاد رسیده و به تعبیر خداوند به امت واحده تبدیل شده است.

خداوند در این آیه تنها خود را آفریننده وحدت‌بخش معرفی کرده و آفریده‌های انسانی را در دو شکل نر و ماده و دو شکل اجتماعی پراکنده و به هم پیوسته در مفهوم اتقی جمع کرده و با هم‌نشین ساختن کلمه الله به اتحاد رسانده است.^۱ با توجه به این آیه اختلاف و دگرگونی منشأ و خاستگاه معرفت است و اگر این اختلاف نباشد، معرفتی تحقق نمی‌یابد.^۲ این امر ضرورت اختلاف‌ها، تنوع‌ها و تعددها را نشان می‌دهد. چرا که معرفت انسان از خود و به تبع از آن از خدا وابسته به این تنوع‌های اجتماعی است.

نکته دیگری که از آیه استخراج می‌شود این است که تداوم و بقای

۱. مقاله شعوب.

۲. اختلاف، ص ۵۳۱.

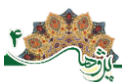
زندگی اجتماعی و فردی در سایه همین تفاوت‌ها و گوناگونی‌های معرفت‌شناختی صورت می‌گیرد.^۱ در واقع می‌خواهد بگوید که تکیه بر انساب و خویشی نه عامل وحدت بلکه عامل تفرقه (شعب) است. اساساً قبیله‌ها و شعوب انسانی به رغم تفاوت‌هایی که به لحاظ فرهنگی، زبانی و گاه مذهبی دارند، به جهت انسانی مشترک‌اند و در ارزش‌های انسانی و نگرش‌های اخلاقی اشتراک نظر دارند.^۲

دسته سوم: سبل و صراط و شاکله

در آیات بسیاری واژگان سیبل و صراط به کار رفته است. به نظر می‌رسد تعداد سبل به تعداد افراد انسانی است. پس افراد انسانی هر یک با یک ویژگی وقتی بتواند به کمال خود برسد می‌تواند جزیی از صراط را محقق سازد. شاید آیه ﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى﴾ و آیه ﴿كُلُّهُمْ آتِيه يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ ناظر به همین فردی بودن راه‌ها باشد. (جهان‌های ممکن) ممکن است فردی سیبلی بسازد اما این سیبل می‌تواند برای بسیاری مفید بوده، قابل استفاده باشد. چنان‌چه در آیه ﴿وَاتَّبَعَ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾ به تبعیت از سیبل شخصی که انابه دارد، سفارش شده است. این آیه با قائل شدن سیبل برای اشخاص، این نظر را تأیید می‌کند که هر فرد می‌تواند به تنهایی سازنده یک سیبل باشد: سیبل غی یا سیبل رشد و در کل بخشی از صراط مستقیم یا صراط مغضوبین را شکل

۱. اختلاف، ص ۵۳۲.

۲. مرادی، تعارف و تعامل، ص ۸۹.





دهد. نیز در آیه دیگری می‌فرماید ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾^۱ این آیه نیز نشان می‌دهد که هر فرد انسانی به مقتضای ویژگی‌ها و صفات درونی‌اش عمل می‌کند و این شاکله می‌تواند او را به سمت سبیلی متفاوت که خاص اوست هدایت کند. گرچه برخی به دلیل ناآگاهی از ذات خود قادر به ساخت سبیل نیستند، اما می‌توانند در سبیلی که دیگران ساخته‌اند قرار گیرند تا این‌گونه وارد صراط مستقیم شوند. هر قدر شخص سازنده سبیل نگاه کلان‌تری (وسعت و جودی) داشته باشد، افراد بیش‌تری را می‌تواند در خود جای دهد. چنین فردی حتماً بیش از یک ویژگی را در خود پرورش داده که می‌تواند افرادی را نیز حمایت کند. در واقع هر فرد امت‌گونه^۲ خود می‌تواند کثرات را پذیرفته در خود هضم کند؛ چرا که خود نیز با داشتن کثرات و هضم آن‌ها به وحدت درونی رسیده است. هر قدر فرد انسانی به کمال غایی خود نزدیک‌تر شده باشد سبیل او نیز وسعت بیش‌تری خواهد داشت و بخش عظیم‌تری از صراط را پوشش خواهد داد و در این صورت افراد بیش‌تری را نیز می‌تواند تحت حمایت خود قرار دهد.

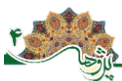
هر انسانی همان میزان که ظرفیت برای سبیل رشد شدن دارد

۱. اسراء: ۸۴.

۲. ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾.

ظرفیت برای سبیل ضلال شدن هم دارد. سبیل رشاد سبیلی است که آدمی را به حق می‌رساند. در مقابلش سبیل غی قرار دارد. در تفاسیر مصادیق سبیل رشد عمل صالح حج نماز زکات و... آمده در نتیجه هر یک از اعمال صالح یک سبیل رشد را تشکیل می‌دهد (حوزه معنایی صراط) و در طرف مقابل هر یک از اعمال غیر صالح یک سبیل غی را می‌سازد. ممکن است شخصی از طریق دستگیری از نیازمندان وارد صراط شود. دیگری از طریق علم وارد شود. دیگری با صبر بر بیماری... در این میان برخی اشخاص دارای وسعتی می‌شوند که می‌توانند خود یک سبیل را شکل داده و افراد مانند خود را وارد آن سبیل کنند. در این صورت شخص یک سبیل وسیع می‌سازد و افراد وارد آن شده از طریق آن وارد صراط می‌شوند.

بنابراین زمانی تمدن کامل اسلامی شکل می‌گیرد که تمام افراد جامعه به واسطه قرارگیری در سبیل یا ساخت سبیل در صراط الهی قرار گرفته باشند. در واقع صراط خدا ساخت است، اما سبیل وابسته به افراد انسان است. هر فرد می‌تواند سبیلی بسازد که این سبیل بخشی از صراط مستقیم را پوشش دهد یا صراط مغضوبین را. به واسطه وجود افراد متنوع که ناشی از تفاوت‌های فردی انسان‌هاست، سبیل متکثر حاصل می‌شود اما آنچه که موجب وحدت این سبیل می‌شود، قرارگیری تمام آن‌ها در صراط مستقیم است. اگر جامعه به حدی رسید که اکثر سبیل آن در صراط مستقیم قرار گرفتند، می‌توان نام تمدن



اسلامی بر آن نهاد. این مهم نیز در صورتی محقق می‌شود که هر فرد انسانی به کمال شخصی خود نزدیک‌تر شده باشد تا سبیلی که می‌سازد سبیل قوی‌تری باشد و افراد بیش‌تری را تحت پوشش قرار دهد.

شاکله

این واژه یکبار در قرآن به کار رفته است ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾^۱.

شاکله از ماده شکل به معنای بستن پای چهارپا است و آن طنابی را که با آن پای حیوان را می‌بندند "شکال" (به کسر شین) می‌گویند، و "شاکله" به معنای خوی و اخلاق است، و اگر خلق و خوی را شاکله خوانده‌اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضا و طبق آن اخلاق رفتار کند.^۲ این خوی و اخلاق در واقع همان صفات شخصیتی است که خداوند در هر فردی به ودیعه نهاده و او می‌تواند در طول حیات خود آن‌ها را پروارتر و یا خاموش سازد. به گفته برخی «شاکله مناسب‌ترین واژه قرآنی است که مفهوم شخصیت را تداعی می‌کند».^۳ با توجه به معنای لغوی و کاربرد قرآنی این واژه می‌توان گفت شاکله بر هیأت و ساختار روانی انسان که به شکل‌گیری



۱. اسراء: ۸۴.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۳. شاکله شخصیت، ص ۱۴۹.

رفتار در او منجر می‌شود اطلاق می‌گردد. این ساختار روانی مجموعه‌ای از کلیه ساخت‌ها، مقاصد، صفات و خلیات هر فرد و راه و روش برآوردن و عمل بر اساس آن‌هاست که در اثر تعامل وراثت، محیط و اختیار شکل می‌گیرد.^۱

نکته دیگری که در شاکله وجود دارد این است که برخی مفسران شاکله را به مذهب و طریق معنا کرده‌اند (طبرسی). وجود دو معنای صفات شخصیتی و طریق در شاکله می‌تواند تأییدی باشد بر این که هر سبیل یا طریق می‌تواند ساخته یک فرد باشد که آن سبیل را نمایندگی می‌کند.

به طور کلی شاکله به معانی متعددی به کار رفته است؛ اما «طریق و مذهب»^۲ و «خلق»^۳ (خلق ذاتی یا اکتسابی)^۴ غالب این معانی را تشکیل می‌دهد. مصطفوی نیز شاکله را همان طبیعت درونی و باطنی فرد می‌داند که در ظاهر شکل و حالت خاصی در فرد ایجاد می‌کند و

۱. شاکله شخصیت، ص ۱۵۰ از احمدی، روان‌شناسی شخصیت، ۱۳۸۳، ۲۱.

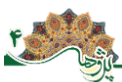
۲. به معانی نیت، خلق و خو، حاجت و نیاز، مذهب و طریق و ساخت آمده.

۳. فخر رازی، آلوسی، ابن جوزی، مراغی، طبرسی: از این‌رو که رهروان آن خود را ملزم می‌بینند که از آن طریقه منحرف نشوند.

۴. الوجیز، تبیان، ابن عربی، غریب القرآن، محاسن التاویل.

۵. علامه به اکتسابی بودن آن اشاره می‌کند و برخی مانند فضل‌الله آن را شخصیت معنا می‌کند.

۶. شاکله علامه فخر ۳۴.



رفتارهای ظاهری فرد در واقع ترشح و تراوش صفات و طبیعت باطنی انسان است (ج ۶، ص ۱۰۹)

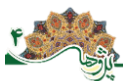
در این میان تفسیر فخر رازی به معنای شخصیت از شاکله بسیار نزدیک است. وی شاکله را فطرت دانسته، اما فطرت، گوهر و ماهیت انسان‌ها را امری مشترک ندانسته و بر این باور است که نفوس انسان‌ها به لحاظ ماهیت متفاوت است و اختلاف افعال آن‌ها به اختلاف ماهیات‌شان بازمی‌گردد. این تفسیر به معنای شخصیت مدّ نظر ما نزدیک بوده و در واقع با آن یکی است. وی برای اثبات ادعای خود به آیه «مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» اشاره می‌کند و می‌نویسد تأثیر قرآن در افراد مختلف است برای برخی مایه شفا و برخی زیان است. این اختلاف در تأثیرپذیری مربوط به قابل است و چون قابل‌ها مختلف هستند قابلیت‌ها نیز متفاوت است.

البته می‌توان این نظر را با توجه به دیدگاه علامه که آن را اکتسابی دانسته اصلاح کرد. علامه معتقد است آدمی دارای یک شاکله نیست، بلکه شاکله‌ها دارد، یک شاکله آدمی زائیده نوع خلقت و خصوصیات ترکیب مزاج اوست، که شاکله‌ای شخصی و خلقتی است، و از فعل و انفعال‌های جهازات بدنی او حاصل می‌شود مانند خود مزاج او که یک کیفیت متوسطه‌ای است که از فعل و انفعال‌های کیفیت‌های متضاد با یکدیگر حاصل می‌شود.

شاکله دیگر او خصوصیتی است خلقی که علاوه بر شاکله، که از



ناحیه تأثیر عوامل خارج از ذاتش در او پدید می‌آید. و آدمی به هر شاکله‌ای که باشد و هر صفت روحی که داشته باشد اعمالش بر طبق همان شاکله و موافق با فعلیات داخل روحش از او سر می‌زند، و اعمال بدنی او همان صفات و فعلیات روحی را مجسم می‌سازد، ... ﴿كُلُّ يَعمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ - پس این جمله به هر معنای که حمل شود معنای محکمی دارد، جز این که اتصالش به آیه ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ و نیز واقع شدنش در سیاق این معنا که خدای سبحان مؤمنین را بهره داده و با قرآن کریم و دعوت حقه‌اش شفا می‌دهد و از همین راه ستمگران را خسران می‌بخشد این احتمال را به ذهن نزدیک می‌کند که شاید مراد از شاکله، شاکله به معنای دوم باشد که همان شخصیت روحی است که از مجموع غرائزش و عوامل خارجیش به دست می‌آید. به وی می‌فرماید تا به ایشان بگوید: ﴿كُلُّ يَعمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ یعنی ما تفاوت قائل نشده‌ایم این خود مردم‌اند که اعمال‌شان بر طبق شاکله و فعالیت‌های موجودشان صادر می‌شود، آن‌کس که دارای شاکله معتدل است راه یافتنش به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دین قدری آسان‌تر است، و آن‌کس که شاکله ظالم و سرکشی دارد، او هم می‌تواند به سوی کلمه حق و دین راه یابد اما برای او قدری دشوارتر است، و بیش‌تر به آن راه نمی‌آید و در نتیجه از شنیدن دعوت دین حق، جز خسران عایدش نمی‌شود.





و خدایی که پروردگار شما و دانای به اسرار و نهان‌های شما و مدبر امر شما است بهتر می‌داند که چه کسی شاکله معتدل دارد و چه کسی شاکله عادل و کدام آسان‌تر به راه حق می‌افتد.^۱

اما در واقع شخصیت انسان اعم از صفات ذاتی او و تلاش‌های وی در طول دوران حیات است که موجب می‌شود برخی صفات در او رشد کرده و او را به کمال برساند. (صفات ذاتی و اکتسابی) در واقع می‌توان گفت هر انسانی با ویژگی‌ها و صفات خاصی آفریده می‌شود و این همان شخصیت اولیه اوست که استعدادها و علایق او نشان‌دهنده صفات ذاتی اوست. اما این خود شخص است که تصمیم می‌گیرد آن‌ها را رشد دهد و به سمت کمال و تعالی برساند و یا در مسیر ناصحیح از آن بهره برد.

رابط بین شاکله و سبیل و صراط

بنابراین انسان بر مبنای صفات اولیه‌اش که خاص اوست حرکت می‌کند و سبیلی را شکل می‌دهد. همین نکته موجب شکل‌گیری سبیل متفاوت می‌شود. چرا که هر شخص می‌تواند به اقتضای صفات ذاتی‌اش مسیری ایجاد کند که متفاوت از سایر سبیل بوده است و یا در سبیلی خاص قرار گیرد. اما مهم این است که شخص در پی به کمال رساندن صفات خود باشد. چنان‌چه در ادامه‌ی آیه نیز به سبیل اشاره شده است که این همنشینی خود می‌تواند نشان‌دهنده رابطه بین شخصیت

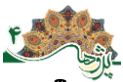
۱. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۲۶۶.

افراد و سبیل باشد.

اما جهان مستقل بودن افراد انسانی (طریق بودن هر فرد) هنگامی او را به هدف واقعی کمال او می‌رساند که در جادهٔ پهناوری جای داشته باشد که خدا برای او ساخته و ضامن وصول آن به فرجام نیک است. قرآن از این راه الهی به صراط مستقیم تعبیر کرده که با وجود عرض بی‌نهایت خود، یک راه است. خدا در کنار این صراط به دو صراط دیگر هم اشاره کرده صراط مغضوبین و صراط ضالین.^۱

دستهٔ چهارم: کثرت اسمای الهی

هر چه انسانی کامل‌تر باشد تنوع بیش‌تری در خود و در سیلش دارد. انسان تنها در برابر یک راه قرار ندارد، بلکه از راه‌های متعدد می‌تواند به سوی خدای سبحان رهسپار شود و همهٔ اسمای حسنا حق می‌تواند «مصیر لقاء الله» برای انسان باشد. اما دیگر موجودات هر کدام راهی ویژه دارند و از آن راه فقط به سوی یکی از کمالات حق می‌روند. در واقع غیر از انسان نسبت به هیچ‌یک از موجودات سخن از جامع بودن و مظهر اسم اعظم شدن نیست. بنابراین هیچ‌یک نمی‌توانند از راه همهٔ کمالات به سوی خداوند سیورورت داشته باشند. اما جریان انسان به گونه‌ای دیگر است زیرا خداوند خود را با همهٔ اسما و صفات خویش می‌ستاید و به انسان‌ها می‌فرماید که از هر سو بروید مرا می‌یابید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾. و نیز فرمان



۱. حمد: ۸ بقره: ۱۷۰؛ خامنه‌ای، جهان‌های ممکن، ۶.



می دهد که از راه تمام اسمای حسناى الهى به سوى او بياييد: ﴿وَلِلّٰهِ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱ و هدايت يافتگان كسانى اند كه تمام سخنان
را شنیده، بهترين را گزيده اند: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾.
هر چه انسان به سمت كمال حركت كند راه هاى بيش تری مقابلش
گشوده می شود. «و تنها انسان كامل است كه همه درها را به روى خود
باز می بيند و خداوند را با همه اسماء و صفاتش می خواهد و
می خواند.»^۲

انسان ها نیز چون مظهر اسمای الهی اند متفاوت اند. اسمای الهی در
قوس نزول متفاوت است و هر اسمی كه ظهور خاص دارد مظهری
مخصوص می طلبد. پس چون برخی از اسم های خدا عظیم است و
برخی اعظم، پیامبران نیز كه مظهر آن اسمایند برخی والايند و برخی
والا تروند.^۳

با صد هزار جلوه برون آمدی كه من
با صد هزار دیده تماشا كنم تو را
خداوند فطرتی واحد به همه انسان ها ارزانی داشته است. اما اگر به
همین فطرت واحد عمل كنیم هزاران راه مقابل مان گشوده می شود و به
مرتبه ای می رسیم كه می فهمیم ﴿فَإِنَّمَا تُوَلُّوْا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾.
اما آن چه این راه هاى متعدد و متكثر را به وحدت می رساند، جهت

۱. سیرت الهی انسان، جوادی آملی، ص ۱۲۴.

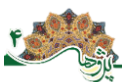
۲. سیرت انسان، ص ۱۲۵.

۳. سیرت، ص ۱۷۵.

مشترک است. همهٔ راه‌ها می‌تواند الهی و واحد باشند، تنها اگر غایت واحد داشته باشد. این غایت در عبارت «لوجه الله» نشان داده شده است. در این صورت این راه‌ها دو ویژگی خواهد داشت و ویژگی نخست جهت مشترک و غایت واحد است و ویژگی دوم ماندگاری است. چرا که خداوند می‌فرماید «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». اگر غایت واحد الهی «لوجه الله» تأمین شود، ویژگی دوم که پایایی، جاودانگی و ماندگاری است برقرار می‌شود.

کسی که دیگران را به راهی که خود رفته دعوت می‌کند رائد نام دارد. چنین انسانی زمانی که خود به قله رسید ندا می‌دهد و دیگران را نیز بدان‌جا فرا می‌خواند. انسانی که به این رفعت دست می‌یابد رائد خوانده می‌شود که پیشاپیش قافله‌ها سبک‌بال و شتابان حرکت می‌کند و با شناسایی چشمه‌ساران زیبا کاروان تشنه را بدان سو می‌خواند. پیامبر اسلام (ص) همین تعبیر را دربارهٔ امیرالمؤمنین (ع) به کار می‌برد و او را به عنوان کاروان انسانیت معرفی می‌کند و ساحت قدسی و ملکوتی او را از هر گونه دروغ مبرا می‌خوانند که «ان الرائد لا یکذب اهلہ». رسول خدا و عترت رائدان امت اسلامی‌اند که پیشاپیش آن‌ها حرکت کرده و به چشمه‌های بهشتی رسیده‌اند و دیگران را فرا می‌خوانند: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ»^۱.

بنابراین شخصی مانند امیرالمؤمنین (ع) می‌تواند سبیلی در حدّ امت



ایجاد کرده و دیگران را به غایت مطلوب رهنمون شود.

اهداف تنوع و کثرت

ابتدا باید به این نکته مهم توجه کرد که کثرت را خداوند خود پدید آورده و در نتیجه به کثرات اصالت بخشیده است. واژه جعلنا در آیاتی مانند «جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»، «جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ» این امر را تأیید می‌کند. در ادامه این آیات نیز به بیان اهدافی برای ایجاد کثرات پرداخته است مانند «لیبلوکم ...» یا «لتعارفوا ...» که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱. معرفت خود، دیگری و خدا با توجه به واژه تعارف: لتعارفوا: بر اساس این آیه آفرینش متنوع انسان‌ها به منظور شناخت عمیق یکدیگر بوده و شناخت عمیق یکدیگر نیز مقدمه‌ای برای تشکیل پیوند اجتماعی و جامعه در هم تنیده انسانی بوده است. تعارف در به فعلیت رساندن ظرفیت‌های انسانی یکدیگر کمک می‌کنند که این رفتاری ایجابی است.^۱ این امر باز در بستر تمدن میسر می‌شود. با شناخت عمیق انسان‌ها از یکدیگر، خودشناسی نیز فراهم می‌شود. نزدیکی به خود متعالی نه فقط به واسطه شناخت انسان از خود بلکه به واسطه شناخت عمیق از دیگر انسان‌ها به عنوان آیه‌های خداوند میسر می‌شود. چنانچه شناخت دیگری به شناخت نفس یاری می‌رساند شناخت نفس نیز رابطه با دیگر انسان‌ها و شناخت آن‌ها را سهل‌تر می‌سازد. اگر این شناخت نباشد، آشنایی از استعدادها و قوای یکدیگر در



جامعه به وجود نمی‌آید در نتیجه همکاری‌ها و تعاون‌های لازم شکل نمی‌گیرد. و هر فرد یا گروهی در موضع خاص خودش قرار نمی‌گیرد تا هر کسی در جای خود قرار گیرد و مسئولیت خاص خود را ایفا کند. (مرادی) موضعی که متناسب با شاکله فردی اوست و رشد او در صورتی میسر خواهد بود که مطابق شاکله او باشد.

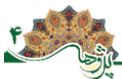
اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و نتیجتاً یکدیگر را نشناسند، رشته اجتماع از هم می‌گسلد، و انسانیت فانی می‌گردد. پس غرض از این که مردم را شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله کرد این بود، نه این که به یکدیگر تفاخر کنند، تفاخر به انساب، و تفاخر به پدران و مادران ... شما را شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله کرده، اختلافی است مربوط به جعل الهی، نه به خاطر کرامت و فضیلت بعضی از شما بر بعضی دیگر، بلکه برای این است که یکدیگر را بشناسید و نظام اجتماع‌تان کامل شود.^۱

۲. همکاری و تعاون: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾.

سید قطب با تفکیک بین تنوع و تنازع تذکر می‌دهد که این اختلاف رنگ و قبیله و زبان و اخلاق و استعداد و... از نوع اختلاف تنوع است و نباید موجب شقاق و اختلاف شود. این تنوع موجب تعاون و همکاری می‌شود برای انجام تکالیف و انجام امور است.^۲ بنابراین

۱. المیزان.

۲. فتوح لا یقتضی النزاع و الشقاق، بل یقتضی التعاون للنهوض بجميع التكاليف و الوفاء بجميع



تفسیر باید گفت یکی از فواید و نتایج این کثرت و تنوع موجود در جامعه برای رفع نیازها و انجام تکالیف است. در هر تمدنی به دلیل وجود امور مختلف به همه نوع استعداد و توانایی نیاز است تا بتوان تمدنی کامل داشت. خداوند با ایجاد این تنوع و کثرت این نیاز را رفع کرده است.^۱

مبانی وحدت بخشی در کنار ضرورت کثرات

۱. تأکید بر امت واحده

امت به معنای جمعیتی است که دارای مقصد خاص و مقصود معینی باشد. انسان بالفطره موحد است و به سمت هدف واحد حرکت می کند و به عبارت دیگر با فطرت توحیدی متولد می شود و بر اساس فطرت توحیدی زندگی می کند هم خدا را می شناسد و هم او را عبادت می کند و هم در مسیر صلاح خود گام برمی دارد.^۲

دین با شریعت متفاوت است و این دین است که می تواند بین انسان ها وحدت ایجاد کند چرا که فطری بشر است. با تفسیر دوم عبدالله جوادی آملی از نسبت صراط و سبیل، باید گفت سبیل راه هایی اند که به صراط ختم می شوند. (صراط را می توان همان دین فطری دانست) بنابراین هر سبیل ابتدا و انتهای دارد. انتهای سبیل طبق تعریف جوادی آملی، صراط مستقیم است. ابتدای آن نیز شاکله هاست که متنوع

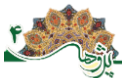


است و هر سبیل یک نقطه آغاز حرکت دارد. هر سبیل بر مبنای شاکله شخصی بنا می‌شود که سازنده سبیل است، در نتیجه هر قدر شاکله چنین شخصی عظیم‌تر و به سطح امت نزدیک‌تر باشد، سبیل او نیز فراخ‌تر خواهد بود و افراد بیش‌تری با طیف گسترده‌تری از شاکله‌ها را در خود جای خواهد داد. قرآن نیز توصیه به تبعیت از سبیل چنین افرادی می‌کند: ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ﴾؛ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ ﴿... مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ چنین شخصی همان است که به آن وصف کاریزما می‌دهند.

مانند این است که افراد گوناگون از محل زندگی خود به محفلی در مکان مشخص دعوت می‌شوند. این افراد گرچه هر یک از نقطه متفاوتی آغاز به حرکت می‌کنند و در نتیجه مسیر متفاوتی را می‌پیمایند، اما چون هدف واحدی دارند و مقصدشان یکی است، در نگاه بالا با هم وحدت دارند (وحدت غایی).

نقطه آغاز حرکت این افراد را می‌توان شاکله نامید و نقطه پایان آن‌ها صراط و یا دین و یا فطرت. بنابراین چون شاکله انسان‌ها متفاوت است، مسیرها به سمت غایت نیز متفاوت است و این امر ضرورت وجود سبیل را می‌رساند.

اما در حرکت از شاکله به غایت (حرکت در سبیل) نیاز به علائم راهنما داریم. این علائم، شخصیت‌ها، منابع، اصول اخلاقی و امور این‌چنینی است. ارتباط درون سبیل و بین سبیلی با تکیه بر اصول رفتاری قرآنی (تعارف، تعامل، اخوت، نیاز) میسر شده وحدت ایجاد





می‌کند. سبیل سلام چون وحدت غایی دارند یکی‌اند. (وحدت فطری)
اما سبیل غیرسلام به دلیل عدم تعریف غایت در آن، وحدتی را بنا
نمی‌کند. (کثرت ناشی از مخالفت با فطرت) ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا
فِطْرَةَ اللَّهِ﴾: خداوند انسان‌ها را به وحدت دین فطری دعوت می‌کند. اگر
این عامل وحدت‌بخش لحاظ نشود، کثرات به آشوب می‌انجامد.
چنان‌چه همواره دعا می‌کنیم ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾: به این معنا که
جهت و غایت را فراموش نکنیم و دچار آشوب نشویم.

امت واحد کردن انسان‌ها نه به معنای تکوینی بلکه اعتباری است
یعنی آن‌ها را اعتباراً امتی واحد کند به طوری که استعداد همه آن‌ها
برابر باشد و در نتیجه نزدیک به هم بودن درجات‌شان همه بتوانند یک
شریعت را قبول کنند. هدف از این‌که شما را در شرایع مختلفی قرار
دادیم این بود که شما را بیازماییم. منظور از این اختلاف رنگ پوست و
زبان و... نیست اگر بود باید برای پوست‌های مختلف در یک زمان
شرایع مختلف قرار می‌داد. بلکه منظور اختلاف استعدادها به حسب
مرور زمان و ارتقاء انسان‌ها در مدارج استعداد و آمادگی است و
تکالیف الهی و احکامی که او تشریع کرده، چیزی جز امتحان الهی
انسان‌ها در مواقف مختلف حیات نیست.

خدای تعالی اختلاف «شرعه» و «منهاج» را این‌طور تعلیل فرموده:
که چون اراده من تعلق گرفته به امتحان شما و ریز و درشت کردن شما
و این امتحان را در نعمت‌هایی که به شما انعام کرده‌ام انجام می‌دهم.
«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا لَكُمْ، برای هر امتی از شما انسان‌ها قرار دادیم»، به جعل

تشریعی نه تکوینی به عبارت ساده‌تر: برای هر امتی از شما شرعه و منهای و یا به عبارتی سنت و روش زندگی معین کردیم. و این امت‌های مختلف عبارت‌اند از: امت نوح، امت ابراهیم، امت موسی و امت عیسی و امت محمد(ص)، هم‌چنان که آیه زیر که در مقام منت‌گذاری بر این امت است بر این معنا دلالت دارد، توجه فرمائید:

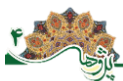
﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾.

۲. اهمیت جهت در کثرت‌ها برای ایجاد وحدت

این جهت در قرآن با برخی اصطلاحات مانند لوجه الله، ابتغاء وجه الله، لتعارفوا، لیلوکم بیان شده است. به جای نفی کثرت‌ها باید با پذیرش ابتدایی آن‌ها به آن‌ها جهت داد. با این جهت گویا تمام این کثرات یکی می‌شوند چرا که غایت‌شان به یک سمت است. مانند همان سبل که چون به صراط ختم می‌شوند در عین تکثر، واجد وحدتی انکارناپذیرند.

مهم در کثرت‌ها و تنوع‌ها جهت است. لوجه الله بودن این امور متکثر به تمام آن‌ها وحدتی می‌دهد.

همان مسیرها از مبدء‌های متفاوت به مقصد یکسان چون جهت واحد دارند این مسیرهای متنوع و متکثر واحد به شمار می‌آیند. مبدء‌های متنوع همان شاکله‌های متنوع انسان‌هاست که می‌تواند با سیر الی الله به تعالی و کمال برسد و یا از جهت دیگر گام بردارد و به نابودی برسد. مانند این‌که هر فردی از منزل خود به سمت مقصدی



واحد حرکت کند. شاکله منزل انسان است که آدمی از آن آغاز به سفر می‌کند. داشتن جهت با محوریت شخصیت کاریزما به عنوان یکی از علائم راهنمای سفر کامل می‌شود.

۳. اهمیت شخصیت رهبر در ایجاد وحدت: شخص پیامبر(ص)

طبق آیه ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾ انسان‌ها موظف‌اند از سبیل منبیین تبعیت کنند. در واقع فرد منیب با وسعت وجودی خود می‌تواند سازنده سبیلی باشد که دیگران را نیز در آن جای دهد. بارزترین مصداق چنین فرد شخص پیامبر اکرم(ص) است، چرا که می‌فرماید: ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.

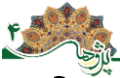
نتیجه‌گیری

تمدن نیز مانند فرد انسانی علاوه بر برخورداری از دو ساحت روح و جسم که لازم است در یک راستا فعالیت کنند، واجد اعضا و اجزای مختلف و متنوعی است که هر جزئی با انجام وظیفه‌ای که به منظور آن خلق شده در مسیر رشد و کمال فرد انسانی به مثابه یک کل کمک می‌کند. بنابراین چنان‌چه هر فرد انسانی نیازمند این تنوعات است هر تمدنی برای رشد و کمال خود نیازمند اجزای متنوع و متکثر است که همگی حول یک محور حرکت می‌کنند. هر سبیل یک فرد انسانی است که واجد یک خصوصیت بارز نیک است و افراد انسانی با همین خصوصیات خود در کنار هم یک امت نیک را می‌سازند. فرد در مقیاس امت در واقع انسان کامل است که عموم صفات نیک را واجد است و می‌تواند خود یک صراط بسازد و باشد.



فهرست منابع

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۴۲۲ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: دار الکتب العربی.
۳. ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدین محمد (۱۴۲۲ق)، تفسیر ابن عربی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۵. ابن قتیبہ، عبد الله بن مسلم (بی تا)، تفسیر غریب القرآن ابن قتیبہ، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، تفسیر موضوعی قرآن کریم: فطرت در قرآن، قم: اسراء، چاپ اول.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیه.
۸. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم.
۹. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق للنشر و التوزیع.
۱۰. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم (۱۴۱۲ق)، تفسیر موضوعی قرآن



- کریم: سیرت انسان در قرآن، چاپ اول، قم: اسراء.
۱۱. طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیه.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴. قاسمی، جمال‌الدین (۱۴۱۸ق)، محاسن التأویل، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۵. مراغی، احمد بن مصطفی (بی‌تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مقالات**
۱۶. ارسطا، محمدجواد (۱۳۹۰)، پلورالیسم دینی و قرآن، قیسات، شماره ۲۳.
۱۷. امانی‌چاکلی، بهرام (۱۳۹۶)، معناشناسی تاریخی و توصیفی شعوب در قرآن کریم، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن.
۱۸. خامنه‌ای، سیدمحمد (۱۳۸۶)، انسان و جهان‌های ممکن، خردنامه صدرا.
۱۹. سمّون، مرتضی (۱۳۹۶)، اشاکله نظریه محوری اسلام درباره شخصیت، آینه معرفت.
۲۰. فدائی، غلامرضا (۱۳۹۵)، اختلاف و گونه‌گونگی مبنای معرفت، تحقیقات اطلاع‌رسانی.
۲۱. مرادی، فاطمه (۱۳۹۴)، تعارف و تعامل دو اصل بنیادین در



فرآیند تمدنی.

۲۲. نکونام، جعفر (۱۳۸۴)، ترادف در قرآن کریم، پژوهش دینی، شماره ۱۲.



موسسه آموزش عالی خوزوی معصومیه (تولهران)
مرکز پژوهش های اسلامی معصومیه

